



ریچارد براتیگان
در رؤیای بابل

ترجمه‌ی پیام یزدانجو

- جهان‌نو -

فهرست

۱۳	خبر خوب، خبر بد
۲۰	بابل
۲۲	اکلاهما
۲۴	مه کاکتوسی
۲۶	دوست دختر من
۲۸	گروهبان رینک
۳۰	دادسرا
۳۵	آدولف هیتلر
۳۷	خردل
۳۹	بلا لوگوسی
۴۳	۱۹۳۴
۴۵	بلونده
۴۷	«خصوصی»
۵۲	کالیبر ۳۸
۵۴	نامه‌ی سر صبح
۵۶	رئیس
۵۸	دروازه‌ی بابل
۶۱	پرزیدنت روزولت
۶۳	ساعت شنی بابلی

خبر خوب، خبر بد

دوم ژانویه ۱۹۴۲ خبرهای خوب و بدی داشت.

اول خبر خوب: فهمیدم مرا برای خدمت در نظام وظیفه «نامناسب» تشخیص داده‌اند و به‌عنوان بچه‌سرباز به جبهه‌ی جنگ جهانی دوم اعزام نمی‌شوم. مسأله اصلاً بی‌علاقگی به وطن نبود چون من جنگ جهانی دوم را پنج سال پیش در اسپانیا جنگیده بودم و یک جفت سوراخ گلوله هم در ماتحتام داشتم که این را اثبات می‌کرد.

اصلاً سر در نمی‌آورم چرا تیر به ماتحتام خورد. به هر حال، یک داستان جنگی مزخرف بود. به مردم که می‌گویی ماتحتات تیر خورده، دیگر تو را به چشم یک قهرمان نمی‌بینند. جدی‌ات نمی‌گیرند، اما این دیگر اصلاً مسأله‌ی من نبود. جنگی که برای باقی آمریکا داشت شروع می‌شد برای من تمام شده بود. حالا خبر بد: هفت تیرم یک تیر هم نداشت. سفارشی گرفته بودم و اسلحه